



رندان سلامت می کنند

رندان سلامت می کنند، جان را غلامت می کنند
مستی ز جامت می کنند، مستان سلامت می کنند
در عشق گشتم فاشتر، وز همگنان قلاشتر 1
وز دلبران خوشباش تر2، مستان سلامت می کنند
غوغای روحانی نگر، سیلاب طوفانی نگر
خورشید ربانی نگر، مستان سلامت می کنند
افسون مرا گوید کسی؟ توبه ز من جوید کسی؟
بی پا چو من پوید کسی؟ مستان سلامت می کنند
ای آرزو ای آرزو، آن پرده را بردار زو 3
من کس نمی دانم جز او، مستان سلامت می کنند
ای ابر خوش باران بیا، وی مستی یاران بیا
وی شاه طراران بیا، مستان سلامت می کنند
شهری ز تو زیر و زیر، هم بیخبر هم با خبر
وی از تو دل صاحبنظر، مستان سلامت می کنند
آن میر مهر و را بگو، وان چشم جادو را بگو
وان شاه خوشخو را بگو: «مستان سلامت می کنند.»
آن میرغوغا 4 را بگو، وان شور و سودا را بگو
وان سرو خضرا را بگو: «مستان سلامت می کنند.»
آنجا که یک با خویش 5 نیست، یک مست آنجا بیش نیست
آنجا طریق و کیش نیست، مستان سلامت می کنند
آن جای بیچون را بگو، وان دام مجنون را بگو
وان در مکنون را بگو: «مستان سلامت می کنند.»
آن دام آدم را بگو، وان جان عالم را بگو
وان یار و همدم را بگو: «مستان سلامت می کنند.»
آن بحر مینا را بگو، وان چشم بینا را بگو
وان طور سینا را بگو: «مستان سلامت می کنند.»
آن توبه سوزم را بگو، وان خرقه دوزم را بگو
وان نور روزم را بگو: «مستان سلامت می کنند.»

مولانا جلال الدین محمد بلخی
به کوشش محمد رضا شفیعی کدکنی

1. قلاش، حبله گر
- 2 خوشباش، آن که به همه حال خوش است، سرخوش
- 3 زو، زود
- 4 میرغوغا، سرفتنه، سرغوغا
- 5 با خویش، هوشیار